

The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011–2024)

Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi¹ & Fatemeh Damirchi²

DOI: [10.48308/piaj.2025.237846.1617](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.237846.1617) Received: 2024/12/7 Accepted: 2025/3/8

Original Article

Extended Abstract

Introduction: In the years following the Arab Spring, the Middle East has undergone profound and complex transformations that have influenced patterns of convergence and divergence among countries in the region. However, one aspect that has received less attention in political analyses is the role of emotions in these developments. Accordingly, the main research question of this study is: How have emotions influenced the persistence of tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024? To address this question, the study proposes the hypothesis that ethnic, religious, and nationalist emotions in the Middle East after the Arab Spring have contributed to increased internal conflicts, strengthened anti-foreign sentiments, and heightened public dissatisfaction. As a result, rather than prioritizing collective cooperation, regional countries have focused on preserving their identities and engaging in regional rivalries. These emotional dynamics have significantly shaped the orientations and relationships of Middle Eastern states, leading to the persistence of tensions and divergence. This study aims to analyze the impact of emotions on the continuation of tensions and conflicts in the Middle East from 2011 to 2024.

Methods: This study employs a quantitative analysis method and an explanatory-descriptive approach to investigate the role of ethnic, religious, and nationalist emotions in sustaining tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024. Research data has been gathered from library sources and analyzed using quantitative tools to assess correlations between variables.

1. Professor of International Relations, Faculty of Law & Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. dehghani@atu.ac.ir.

2. Phd Candidate in Regional Studies, Faculty of Law & Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran (Corresponding author). Fatemehdamirchi1377@gmail.com.



Results and Discussion: Following the Arab Spring, Middle Eastern countries encountered numerous challenges that intensified nationalist, religious, and ethnic emotions in the region. Based on the theoretical framework of emotional realism, the fear of weakening national and religious identities has driven states and various groups to reinforce ethnic and religious boundaries. Consequently, rather than fostering cooperation, these dynamics have fueled further conflicts.

These emotions, particularly in countries affected by foreign interventions, have led to increased distrust toward external powers and even neighboring states. Instead of working toward regional cooperation, governments in the region have adopted isolationist policies and sought to strengthen their national identities. Another critical aspect in explaining the hypothesis is the role of collective emotions in Middle Eastern conflicts, particularly those based on religious and ethnic identities. Regional rivalries among Middle Eastern states have contributed to the formation of religious blocs, each seeking regional and international support. Emotional realism explains how religious and ethnic emotions can be politically instrumentalized, leading to intensified competition and conflicts instead of fostering cooperation. Furthermore, emotional realism highlights how the fear of internal instability and external threats has compelled regional states to adopt conservative and isolationist policies.

Conclusion: This study aimed to examine the impact of emotions on the persistence of tensions and conflicts in the Middle East between 2011 and 2024 using the theoretical framework of emotional realism. The findings suggest that emotions have exacerbated conflicts in the post-Arab Spring Middle East. Under these conditions, collective emotions and identities have not only played a central role in shaping domestic and foreign policies but have also emerged as significant obstacles to regional cooperation. Particularly in times of crisis and instability, emotions have reinforced ethnic and religious identities, prompting states to adopt conservative and competitive policies. Ultimately, these dynamics have intensified both internal and international conflicts in the Middle East.

keywords: Emotions, Persistence of Tensions, Conflicts, Middle East.

Citation: Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal & Damirchi, Fatemeh. 2025. The Role of Emotions in the Persistence of Tensions and Conflicts in the Middle East (2011–2024), Political and International Approaches, Spring, Vol 17, No 1, PP 1-22.



نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۲۴)

سید جلال دهقانی فیروزآبادی^۱ و فاطمه دمیرچی^۲

DOI: [10.48308/piaj.2025.237846.1617](https://doi.org/10.48308/piaj.2025.237846.1617)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۸

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: در سال‌های پس از بهار عربی، خاورمیانه شاهد تحولات عمیق و پیچیده‌ای بوده که بر الگوهای همگرایی و واگرایی میان کشورهای این منطقه نیز تأثیر گذاشته است. با این حال، یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه در تحلیل‌های سیاسی، نقش عواطف در این تحولات می‌باشد. در همین راستا، سوال اصلی پژوهش این است که عواطف چه تأثیری بر تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ داشته‌اند؟ در پاسخ به سوال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند. در نتیجه بطور قابل توجهی جهت‌گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را به سمت تداوم تنش‌ها و واگرایی سوق داده‌اند. هدف تحقیق حاضر بررسی تأثیر عواطف بر تداوم تنش‌ها و منازعات کشورهای خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌باشد.

روش: این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل کمی و رویکرد توضیحی-تبیینی به بررسی نقش عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌پردازد. داده‌های پژوهش از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده و با استفاده از ابزارهای کمی، همبستگی میان متغیرها تحلیل می‌شود.

یافته‌ها: پس از وقوع بهار عربی، کشورهای خاورمیانه با چالش‌های متعددی مواجه شدند که موجب تشدید عواطف ملی‌گرایانه، مذهبی و قومی در این منطقه شده است. بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی، ترس از تضعیف هویت ملی و مذهبی، دولت‌ها و گروه‌های مختلف را به سمت تقویت مرزها و هویت‌های قومی

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. dehghani@atu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Fatemehtdamirchi1377@gmail.com

و مذهبی سوق داده و در نتیجه، به جای همکاری به درگیری‌های بیشتر دامن زده است. این عواطف، به‌ویژه در کشورهایی که از مداخلات خارجی رنج برده‌اند، موجب افزایش بی‌اعتمادی به قدرت‌های خارجی و حتی کشورهای همسایه شده است. در نتیجه، دولت‌های این کشورها به جای تلاش برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای، به سیاست‌های انزواگرایانه و تقویت هویت‌های ملی خود روی آورده‌اند. نکته مهم دیگر در تبیین فرضیه، نقش عواطف جمعی در منازعات خاورمیانه بر اساس هویت‌های مذهبی و قومی است. رقابت‌های منطقه‌ای میان کشورهای خاورمیانه به شکل‌گیری بلوک‌های مذهبی منجر شده که هر کدام سعی در جذب حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند. در اینجا، واقع‌گرایی عاطفی توضیح می‌دهد که چگونه عواطف مذهبی و قومی می‌توانند به عنوان ابزارهای سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و به جای همکاری، به تشدید رقابت‌ها و درگیری‌ها منجر شوند. از سوی دیگر، واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از بی‌ثباتی داخلی و تهدیدات خارجی، دولت‌های منطقه را وادار به اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه و انزواگرایانه کرده است.

نتیجه‌گیری: در پژوهش حاضر تلاش شد تا به بررسی تاثیر عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی پرداخته شود. در خاورمیانه پس از بهار عربی عواطف منجر به تشدید منازعات شده است و در این شرایط، عواطف و هویت‌های جمعی نه تنها به عنوان عوامل اصلی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی عمل کرده‌اند، بلکه به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری‌های منطقه‌ای نیز ظاهر شده‌اند. این عواطف، به‌ویژه در شرایط بحرانی و بی‌ثباتی، موجب تقویت هویت‌های قومی و مذهبی شده و دولت‌ها را به سمت سیاست‌های محافظه‌کارانه و رقابتی سوق داده است که در نهایت منجر به تشدید منازعات داخلی و بین‌المللی در خاورمیانه شده است.

واژگان کلیدی: عواطف، تداوم تنش، منازعات، خاورمیانه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استناددهی: دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و دمیرچی، فاطمه. ۱۴۰۴. نقش عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات خاورمیانه (۲۰۱۱-۲۰۲۴)، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، بهار، سال ۱۷، شماره ۱، ۱-۲۲.



۱. مقدمه

در سال‌های پس از بهار عربی، خاورمیانه شاهد تحولات عمیق و پیچیده‌ای بوده که نه تنها ساختارهای سیاسی و اجتماعی منطقه را متأثر ساخته است، بلکه بر الگوهای همگرایی و واگرایی میان کشورهای این منطقه نیز تأثیر گذاشته است. این تحولات، در کشورهای خاورمیانه، به دلیل عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی به وقوع پیوسته‌اند. با این حال، یکی از جنبه‌های کمتر مورد توجه در تحلیل‌های سیاسی، نقش عواطف در این تحولات می‌باشد. عواطف، به عنوان یکی از ارکان اصلی رفتار انسانی در شکل‌گیری هویت‌های ملی، تداوم و تحول جنبش‌های اجتماعی و حتی در سیاست‌های خارجی کشورهای منطقه تأثیرگذار بوده‌اند.

جهت‌گیری‌ها و تحولات روابط میان کشورهای در خاورمیانه در سال‌های اخیر به دلیل ترکیبی از عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی، به یکی از مهم‌ترین موضوعات در مطالعات سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است. در حالی که این منطقه به طور سنتی تحت تأثیر چالش‌های خاص خود بوده است، اما در سال‌های اخیر، تحولات جهانی و فشارهای داخلی، پویایی‌های جدیدی را در روابط بین کشورهای منطقه‌ای و نیز در ساختارهای بین‌المللی به وجود آورده است. منطقه خاورمیانه، با تنوع فرهنگی و دینی بالا و تاریخ طولانی از بحران‌ها و جنگ‌ها، بستر مناسب برای بررسی عواطف در روندهای سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. عواطف همواره به عنوان نیروهای محرکه‌ای در رفتارهای انسانی و اجتماعی شناخته شده‌اند. این عواطف به عنوان ابزاری برای ابراز خشم، امید، ناامیدی و تعلق به گروه‌های مختلف اجتماعی، در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش بسزایی دارند.

در خاورمیانه، جایی که شرایط اجتماعی و سیاسی تحت تأثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی است، عواطف مردم به طور خاص به عنوان عوامل تعیین‌کننده در شکل‌دهی به حرکت‌های اجتماعی و تحولات سیاسی عمل کرده است. در همین راستا سوال اصلی پژوهش این است که عواطف چه تأثیری بر تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ داشته‌اند؟ در پاسخ به سوال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی، بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند.

در نتیجه بطور قابل توجهی جهت‌گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را به سمت تداوم تنش‌ها و منازعات سوق داده‌اند. در این پژوهش تلاش شده تا با پذیرش مفروضه‌های روش تحلیل کمی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای نقش عواطف در تحولات روابط میان کشورهای منطقه توضیح داده شده و تأثیر آنها بر تداوم تنش‌ها و منازعات‌ای در خاورمیانه تبیین گردد. به طور کلی، عدم توجه به نقش عواطف در تحلیل تحولات روابط میان کشورهای منطقه می‌تواند منجر به درک نادرست و سطحی از وضعیت خاورمیانه شود. بنابراین، هدف تحقیق حاضر بررسی تأثیر عواطف بر تداوم تنش‌ها و منازعات‌ای کشورهای خاورمیانه در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ می‌باشد.

۲. پیشینه پژوهش

در خصوص تأثیر عواطف بر تحولات روابط میان کشورهای خاورمیانه پژوهش‌های متنوعی انجام شده است، اما در اغلب این مطالعات به طور خاص به تأثیرات عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی بر روابط کشورهای منطقه پرداخته نشده است. بسیاری از پژوهش‌ها به عوامل ساختاری مانند رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی، و ایدئولوژی‌های سیاسی تمرکز کرده و به تأثیرات روانشناختی و عاطفی به عنوان عوامل کلیدی توجه نکرده‌اند. با این حال، مطالعاتی در حوزه‌های مختلف وجود دارند که به طور غیرمستقیم به بررسی جنبه‌هایی از این موضوع پرداخته‌اند. بصورت کلی این آثار را می‌توان در دو محور اصلی دسته‌بندی کرد:

الف. نقش عواطف در قیام‌ها و جنبش‌های اجتماعی: این دسته از پژوهش‌ها به تأثیر عواطف بر جنبش‌ها و قیام‌های اجتماعی می‌پردازد. برای مثال ون‌دی پرلمن (۲۰۱۳) در مقاله "عواطف و مبانی خرد قیام‌های عربی" با اشاره به شواهدی از قیام‌های سال ۲۰۱۱ در تونس و مصر و عدم وجود قیام در الجزایر معتقد است عواطفی مانند ترس، غم و شرم، ارزیابی‌های بدبینانه و ریسک‌گریزی را تقویت می‌کند. چنین عواطف دلخراشی افراد را تشویق می‌کند تا امنیت را در اولویت قرار دهند و تسلیم شرایط سیاسی شوند، حتی اگر با ارزش‌های کرامت در تضاد باشند. در مقابل، خشم، شادی و غرور، ارزیابی‌های خوش‌بینانه، پذیرش ریسک و احساس کارآمدی شخصی را افزایش می‌دهند. چنین عواطفی اولویت دادن به عزت را تشویق می‌کند و تمایل به مشارکت در مقاومت را افزایش می‌دهد، حتی زمانی که امنیت را به خطر می‌اندازد (Pearlman, 2013: 387_409). افسر رعنا کوشکون (۲۰۱۹) در مقاله «نقش عواطف در طول بهار عربی در تونس و مصر در پرتو نمایش‌ها» به بررسی نقش عواطف در جریان بهار عربی در تونس و مصر در زمینه عواطف سطح جمعی در بسیج پرداخته است و به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که چگونه عواطف بسیج علیه نظم‌های استبدادی را تسریع کرده و تلاقی عواطف سطح فردی و جمعی را در حوزه‌های عمومی تونس و مصر ایجاد و در نتیجه بر انتشار فراملی عواطف تأثیر گذاشته است (Coskun, 2019: 1198_1214).

ب. نقش عواطف در درگیری‌ها و تنش‌های هویتی: این دسته به بررسی نقش عواطف در تنش‌های هویتی و تأثیر آن‌ها بر درگیری‌های منطقه‌ای و سیاسی می‌پردازد. برای نمونه اران هالپرین (۲۰۱۱) در مقاله «موانع عاطفی صلح: عواطف و افکار عمومی یهودیان اسرائیلی درباره روند صلح در خاورمیانه» به بررسی نقش عواطف و افکار عمومی یهودیان در روند صلح در منطقه خاورمیانه پرداخته است. به اعتقاد نویسنده موانع روانی یکی از برجسته‌ترین عواملی است که علیه تلاش‌ها برای ترویج صلح عمل می‌کند. هدف اصلی نویسنده ترسیم نقشه‌ای جامع از تأثیر متمایز هر یک از عواطف بر جنبه‌های خاص افکار عمومی نسبت به فرآیند صلح و ایجاد درک عمیق‌تر از این بوده است که چگونه عواطف (مثلاً ترس، خشم و نفرت) معطوف به یک دشمن به عنوان مانعی برای حمایت عمومی بالقوه برای حل مسالمت‌آمیز یک درگیری عمل می‌کنند (Halperin, 2011: 22_45).

دانا گلد (۲۰۱۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست عواطف: مطالعه موردی درگیری اسرائیل و فلسطین» در صدد است تا با مفهوم‌سازی مجدد موضوع عواطف در رابطه با مناقشه اسرائیل و فلسطین، این تناقض را اصلاح کند. او معتقد است عاطفه موضوعی بسیار ارزشمند و در عین حال توسعه نیافته برای مطالعه به ویژه در دنیای روابط بین‌الملل است. عواطف پرشور علت و همچنین پیامد نبردهای فیزیکی و ایدئولوژیک مداومی است که هر دو طرف با آن روبرو هستند و در نظر گرفتن اینکه چگونه صلح می‌تواند به طور قابل اجرا اجرا شود، مستلزم درک عمیق تری از عواطف و همچنین نقش آنها در طولانی شدن درگیری بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها است (Gold, 2015: 113_129).

لان نگوین هوانگ (۲۰۱۶) در مقاله سیاست‌های هویتی فرقه‌ای و قومی و درگیری‌ها در خاورمیانه تلاش کرده است تا بینشی درباره نقش سیاست‌های قومی و فرقه‌ای در درگیری‌های خاورمیانه و اهداف سیاسی پنهان پشت درگیری‌های هویتی در منطقه که به عنوان یکی از جدی‌ترین مشکلات جهانی مطرح است، ارائه دهد. به عقیده وی هویت، ویژگی خاص درگیری‌ها در خاورمیانه معاصر است و فرقه‌گرایی تحت تأثیر رقابت کشورهای منطقه به نوعی به سیاسی‌سازی اسلام سنی و شیعه دامن زده و حتی جنگ‌های نیابتی و درگیری‌های داخلی را در کشورهای کوچک‌تر منطقه مانند عراق، سوریه، یمن و بحرین شکل داده، به عنوان یکی از بحث‌برانگیزترین درگیری‌های هویتی امروز شناخته می‌شود (Hoang, 2016: 1_131).

جیمز کلارک (۲۰۰۲) در مقاله‌ای تحت عنوان ناسازگاری‌های مکرر: تنوع قومی و مذهبی و کشورهای خاورمیانه به بررسی این موضوع پرداخته که برخورد ناگزیر هویت‌ها و وفاداری‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه، بسیاری از اوقات بین اقلیت‌ها و اکثریت‌ها نقشی مهم در شکل‌گیری تاریخ مدرن آن ایفا کرده است. اقلیت‌ها، چه قومی و چه مذهبی، همواره بخشی از جوامع خاورمیانه بوده و از ابتدای دوره مدرن نقش مهمی در شکل‌دهی این جوامع داشته‌اند. در قرن بیستم، آن‌ها به عامل مهمی در بسیاری از کشورهای منطقه تبدیل شدند، زیرا چالشی برای مفهوم کشور-ملت مبتنی بر یک هویت واحد ایجاد می‌کنند (Clark, 2002: 36_42).

به طور کلی، اگرچه برخی از جنبه‌های مرتبط با موضوع در پژوهش‌های گذشته مورد بررسی قرار گرفته‌اند، نوآوری پژوهش پیشنهادی در این است که به صورت جامع‌تری به نقش عواطف به عنوان عوامل اصلی تاثیرگذار بر جهت‌گیری‌ها و تحولات روابط کشورهای خاورمیانه می‌پردازد. برخلاف پژوهش‌های پیشین که عمدتاً به تأثیرات کوتاه‌مدت و فوری این رویدادها پرداخته‌اند، این مطالعه بازه زمانی گسترده‌تری را در نظر گرفته و تأثیرات بلندمدت عواطف در منطقه خاورمیانه را بررسی می‌کند. هم چنین این پژوهش به جای تمرکز صرف بر عوامل سنتی سیاسی و اقتصادی، به نقش عواطف مذهبی، قومی و ناسیونالیستی در شکل‌دهی به تداوم تنش‌ها و منازعاتی در خاورمیانه می‌پردازد.

۳. چهارچوب نظری: واقع‌گرایی عاطفی

واقع‌گرایی عاطفی به عنوان یک رویکرد تحلیلی در روابط بین‌الملل، به بررسی تأثیر عواطف بر تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌ها و تعاملات بین‌المللی می‌پردازد. در طول تاریخ، نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل

عمدتاً بر عوامل مادی و منطقی مانند قدرت، امنیت و اقتصاد تمرکز داشته‌اند. با این حال، در دهه‌های اخیر، پژوهشگران به نقش عواطف در شکل‌دهی به سیاست‌های بین‌المللی توجه بیشتری نشان داده‌اند. این رویکرد برخلاف دیدگاه‌های سنتی واقع‌گرایانه که تأکید بر عقلانیت و منافع ملی دارند، بر این باور است که عواطف انسانی می‌توانند نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی ایفا کنند (Ariffin et al, 2016: 45).

برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل، رفتارهای خود را بر اساس منافع ملی و در جهت افزایش قدرت و امنیت خود تنظیم می‌کنند و عواطف به عنوان عواملی مزاحم و غیرعقلانی تلقی می‌شوند که باید از فرایند تصمیم‌گیری کنار گذاشته شوند؛ واقع‌گرایی عاطفی بر این باور است که عواطف نقش بنیادینی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دارند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. این رویکرد، عواطف را به عنوان بخشی از فرایند عقلانی و استراتژیک در نظر می‌گیرد. رئالیست‌هایی مانند هانس مورگنتا و راینهولد نیور عمدتاً به عواطف انسانی و تأثیر سیاسی آن‌ها توجه داشتند. در حالی که آن‌ها از جریان‌های فکری زمان خود در تلقی عواطف به عنوان انگیزه‌های ثابت پیروی می‌کردند، قدردانی عمیق این واقع‌گرایان از اقتضای تاریخ نیز باعث شد که عواطف را به عنوان مکانیسم‌های مشروط اجتماعی اقتباس کنند (Ross, 2013: 273).

یکی از محورهای اساسی واقع‌گرایی عاطفی، نقش عواطف جمعی در شکل‌دهی به هویت‌های ملی و رفتارهای سیاسی است. عواطف جمعی مانند وطن‌پرستی یا همبستگی اجتماعی می‌توانند موجب بسیج اجتماعی و تقویت انسجام ملی شوند. این عواطف، به عنوان محرک‌های قدرت سیاسی، می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی ایفا کنند (Mercer, 2013: 5). اگرچه واقع‌گرایی به طور سنتی بر مبنای عقلانیت و منافع ملی استوار است، برخی از محققان در دهه‌های اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که چنین رویکردهایی نمی‌توانند به طور کامل رفتارهای دولتی و روابط بین‌المللی را توضیح دهند. آنان معتقدند که عواطف می‌توانند نقش مهمی در شکل‌دهی به این رفتارها ایفا کنند. برای مثال، عواطف ملی‌گرایانه می‌تواند به تشدید تنش‌ها میان کشورها و حتی بروز جنگ‌ها منجر شود (Crawford, 2000: 125).

عواطف در سیاست داخلی و خارجی می‌توانند به شیوه‌های مختلفی تجلی یابند. برای مثال، عواطف ملی‌گرایانه ممکن است به تشدید تنش‌ها میان کشورها منجر شود یا عواطف همدردی می‌تواند به افزایش همکاری‌های بین‌المللی بینجامد (Hall & Ross, 2015: 850). همچنین، ترس و خشم می‌توانند سیاست‌های امنیتی را شکل دهند، در حالی که عشق و احترام می‌توانند به تقویت روابط دیپلماتیک کمک کنند. در طول تاریخ، بسیاری از رویدادهای سیاسی بزرگ به واسطه عواطف انسان‌ها شکل گرفته‌اند. به عنوان مثال، جنگ جهانی اول تا حد زیادی نتیجه عواطف ملی‌گرایانه بود که در بین کشورهای اروپایی رشد کرد یا انقلاب‌های مختلف در سراسر جهان، مانند انقلاب فرانسه یا انقلاب اسلامی ایران، با تکیه بر عواطف توده‌های مردم و تحریک این عواطف توسط رهبران سیاسی به وقوع پیوستند. همچنین، روابط بین کشورها نیز گاهی تحت تأثیر عواطف قرار می‌گیرد (Crawford, 2000: 128).

واقع‌گرایی عاطفی نظریه‌ای است که تأکید می‌کند عواطف، از جمله ترس، خشم، غرور، همدردی، و عشق می‌توانند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر تصمیمات سیاسی و رفتارهای بین‌المللی تأثیر بگذارند. این نظریه، نقطه‌ی تقاطع میان روان‌شناسی و روابط بین‌الملل است و به این موضوع می‌پردازد که چگونه عواطف فردی و جمعی می‌توانند به عنوان عوامل تأثیرگذار در عرصه سیاست بین‌الملل ظاهر شوند. واقع‌گرایی عاطفی در حقیقت به این ایده اشاره دارد که عواطف انسانی نه تنها در سطح فردی بلکه در سطح دولتی و بین‌المللی نیز تأثیرگذار هستند. در این دیدگاه، سیاستمداران و رهبران سیاسی، حتی در تصمیمات کلان خود، ممکن است تحت تأثیر عواطف و تجربیات شخصی قرار گیرند. این نظریه در تلاش است تا فاصله بین عواطف و تصمیمات عقلانی را کم کند و نقش واقعی عواطف را در شکل‌دهی به سیاست‌ها مورد تأکید قرار دهد (Crawford, 2000: 120).

دیدگاه‌های واقع‌گرایانه سنتی، همچون نظریه‌های مبتنی بر عقلانیت، بر این باور هستند که بازیگران اصلی در سیاست و روابط بین‌الملل به دنبال حداکثر کردن منافع خود هستند و تصمیمات آنان بر اساس تحلیل‌های دقیق و استراتژیک اتخاذ می‌شود (Kertzer & Tingley, 2018: 325). این نظریه‌ها عواطف را به عنوان عوامل مخمل و غیرقابل پیش‌بینی تلقی می‌کنند که می‌توانند موجب انحراف از مسیر منطق و عقلانیت شوند. اما در واقع‌گرایی عاطفی، عواطف به عنوان عواملی مهم و حتی اجتناب‌ناپذیر در فرایند تصمیم‌گیری شناخته می‌شوند (Crawford, 2000: 123). در حقیقت واقع‌گرایی عاطفی بر این نکته تأکید دارد که عواطف نه تنها در شکل‌دهی به رفتارهای سیاسی، بلکه در تعاملات قدرت و امنیت بین‌المللی نیز مؤثر هستند.

عواطف می‌توانند بر سیاست‌های امنیتی و ترتیبات قدرت تأثیر بگذارند. برای مثال، ترس از تهدیدهای خارجی می‌تواند به تقویت اتحادهای استراتژیک و اتخاذ سیاست‌های امنیتی سخت‌گیرانه‌تر منجر شود (Bleiker & Hutchison, 2008: 118). این رویکرد معتقد است که عواطف و عقلانیت به‌طور مکمل عمل می‌کنند و عواطف می‌توانند به عنوان ابزاری برای درک بهتر موقعیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های استراتژیک به کار روند. عواطف به این ترتیب می‌توانند به تقویت فرآیندهای عقلانی کمک کنند و تصمیمات بهتری را به ارمغان بیاورند (Ross, 2013: 67). واقع‌گرایی عاطفی، عواطف را در سطوح مختلف تحلیل سیاسی بررسی می‌کند. این سطوح شامل سطح فردی، ملی و بین‌المللی هستند. در سطح فردی، به تحلیل تأثیر عواطف رهبران سیاسی بر تصمیم‌گیری‌های کلان پرداخته می‌شود، در حالی که در سطح ملی، عواطف جمعی مانند غرور یا نارضایتی عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در سطح بین‌المللی، عواطف میان دولت‌ها و ملت‌ها می‌توانند به شکل‌دهی به تعاملات دیپلماتیک و تحولات جهانی کمک کنند. این رویکرد به چگونگی انتقال و تأثیرگذاری عواطف میان دولت‌ها و ملت‌ها می‌پردازد. عواطفی مانند خصومت یا دوستی میان کشورها می‌توانند بر روابط دیپلماتیک و همکاری‌های بین‌المللی تأثیر بگذارند و به شکل‌دهی به محیط بین‌المللی کمک کنند (Hutchison & Bleiker, 2014: 492).

در واقع گرایشی عاطفی تأکید می‌شود که تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رفتار دولت‌ها نه تنها بر اساس محاسبات عقلانی منافع ملی، بلکه به طور قابل توجهی تحت تأثیر عواطف جمعی قرار می‌گیرند. بنابراین، می‌توان گفت که واقع‌گرایی عاطفی به عنوان چارچوبی نظری، به خوبی نشان می‌دهد چگونه عواطف جمعی می‌توانند بر تداوم تنش‌ها در خاورمیانه تأثیر گذار باشند و چرا این منطقه به جای وحدت و همکاری بیشتر و حرکت به سمت منطقه‌گرایی به سوی تفرقه، رقابت‌های منفی و واگرایی سوق پیدا کرده است. در خاورمیانه، منطقه‌ای که هویت‌های تاریخی، مذهبی و قومی در سیاست ملی و بین‌المللی نقش پررنگی دارند، عواطف جمعی به سه مقوله اصلی قومی، مذهبی و ملی گرایانه تقسیم می‌شوند:

الف. عواطف قومی: عواطف قومی به احساسات و هیجاناتی گفته می‌شود که در بستر روابط میان گروه‌های قومی شکل می‌گیرند و بر تعاملات بین آن‌ها تأثیر می‌گذارند. این عواطف، مانند خشم، ترس، رنجش، تحقیر، غم، شرم، گناه، افتخار و پشیمانی، می‌توانند در نتیجه تجربیات تاریخی، نابرابری‌های اجتماعی یا درگیری‌های قومی بروز کنند. عواطف قومی ممکن است موقعیتی (وابسته به شرایط خاص) یا شخصیتی (ویژگی پایدار یک گروه) باشند و به شکل احساسات درونی یا واکنش‌های بیرونی ظاهر شوند. درگیری‌های قومی می‌توانند این احساسات را تشدید کرده و به عنوان عوامل تشدیدکننده و تداوم‌بخش خشونت عمل کنند، به طوری که احساسات متقابل گروه‌ها، چرخه‌ای از تنش و درگیری را ایجاد کرده و استمرار ببخشند (Fernandez, 2023: 2).

ب. عواطف مذهبی: مجموعه‌ای از احساسات و تجربیات درونی که در چارچوب باورهای دینی شکل می‌گیرند و در بسترهای اجتماعی و فرهنگی بازتعریف می‌شوند. این عواطف نه تنها بازتابی از تجربه‌ی فردی افراد مؤمن هستند، بلکه از طریق آموزه‌های دینی، آیین‌ها و هنجارهای اجتماعی جهت‌دهی می‌شوند. به عبارت دیگر، دین نه تنها احساسات را در سطح فردی تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه استانداردهای عاطفی، شیوه‌های ابراز احساسات و جایگاه آن‌ها در جامعه را نیز تعیین می‌کند (Cummins & Stille, 2021: 14).

ج. عواطف ملی‌گرایانه به میزان گسترده‌ی باورهای ملی‌گرایانه در میان جمعیت عمومی یک کشور اطلاق می‌شود. این باورها به طور معمول بر اهمیت و برتری منافع و هویت ملی تأکید دارند و بر تمایز میان "داخلی" (کشور خودی) و "خارجی" (کشورهای دیگر) متمرکز هستند. در این راستا، عواطف ملی‌گرایانه به عنوان یک ویژگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در نظر گرفته می‌شوند که می‌تواند تأثیرات عمیقی بر سیاست‌های اقتصادی، رفتارهای تجاری و روابط بین‌المللی داشته باشد. این عواطف معمولاً از طریق تعاملات میان فرد و جامعه، فرهنگ سیاسی و تاریخ اجتماعی کشورها شکل می‌گیرند و ممکن است در زمینه‌های مختلف مانند تجارت، سیاست خارجی و هویت ملی بروز پیدا کنند (Dow & Cuypers, 2024: 65).

۴. نقش عواطف در تحولات خاورمیانه

در روابط پیچیده میان کشورهای خاورمیانه، عواطف نقش مهمی در شکل‌دهی به تحولاتی دارند که فراتر از محاسبات عقلانی و منافع صرف اقتصادی یا امنیتی قرار می‌گیرند. این منطقه با تنوع فراوان

فرهنگی، دینی و قومی شناخته می‌شود که هرکدام با خود بار عاطفی و عاطفی خاصی به همراه دارند. از درگیری‌های مذهبی و قومی گرفته تا حس ناسیونالیسم و هویت ملی، عواطف به‌صورت یک نیروی محرک عمل کرده و گاه به عنوان عامل اختلاف و کشمکش و گاه به عنوان نقطه‌ای برای همبستگی و اتحاد نقش ایفا می‌کنند. از این‌رو در این پژوهش، به بررسی نقش عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در روابط بین کشورهای خاورمیانه می‌پردازیم تا نشان دهیم چگونه این عواطف می‌توانند سیاست‌ها و تصمیمات کشورها را تحت تأثیر قرار داده و حتی بر ساختارهای حکومتی و روابط دیپلماتیک نیز اثرگذار باشند.

۴-۱. عواطف قومی

عواطف قومی به مجموعه‌ای از عواطف مشترک میان اعضای یک قوم اشاره دارد که از تاریخ، فرهنگ، زبان و تجربیات مشترک آن‌ها نشأت می‌گیرد. این عواطف در زمان شروع خیزش‌های بهار عربی به شدت تقویت شد. اقوامی که در ساختارهای دولت-ملت‌های خاورمیانه تحت فشار بودند، پس از بهار عربی تلاش کردند تا با بهره‌گیری از ضعف دولت‌های مرکزی، به استقلال یا خودمختاری بیشتری دست یابند. این پدیده به ویژه در میان کردها در عراق و سوریه مشهود بود. کردها با استفاده از ضعف دولت‌های مرکزی، نهادهای خودگردان تشکیل دادند و با حمایت‌های بین‌المللی توانستند خودمختاری خود را در مناطق مختلف تقویت کنند. به عنوان مثال، در عراق، منطقه اقلیم کردستان به یک موجودیت سیاسی نیمه‌مستقل تبدیل شد که در سال‌های اخیر به عنوان یک بازیگر مهم در سیاست داخلی و منطقه‌ای نقش ایفا کرده است. این جنبش‌های قومی، نه تنها باعث تضعیف دولت‌های مرکزی شدند، بلکه منجر به واگرایی در روابط میان کشورهای منطقه نیز شدند، زیرا کشورهای مختلف مجبور شدند با تهدیدهای جدیدی که از سوی این گروه‌ها به وجود آمده بود، مقابله کنند (Kassab & Al-Shami, 2018: 115).

۴-۱-۲. تقویت هویت‌های قومی

پس از بهار عربی، یکی از تغییرات عمده در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، افزایش آگاهی و توجه به هویت‌های قومی بود. در کشورهایی که جمعیت‌های چندقومیتی داشتند، این تغییرات به ویژه چشمگیر بود. لبنان، به عنوان کشوری با ساختار چندفرقه‌ای در خاورمیانه، همواره تحت تأثیر رقابت‌های قومی و مذهبی بوده است. تحولات بهار عربی این تنش‌ها را تشدید کرد و به تقویت شکاف‌های هویتی میان گروه‌های مختلف، از جمله شیعیان، سنی‌ها و مسیحیان، انجامید. پس از این تحولات، احساسات قومی و فرقه‌ای در لبنان نه تنها کاهش نیافت، بلکه به عنوان ابزاری برای بسیج سیاسی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت. در سال‌های اخیر، احزاب و جنبش‌های سیاسی لبنان بیش از پیش بر هویت‌های فرقه‌ای تأکید کرده‌اند، که این امر باعث تعمیق واگرایی اجتماعی و سیاسی شده است. بی‌ثباتی مزمن سیاسی، فساد گسترده، و ناتوانی در ایجاد یک دولت مرکزی کارآمد، همگی محصول تشدید اختلافات قومی و مذهبی هستند. این روند نه تنها مانع شکل‌گیری یک دولت فراگیر و باثبات شده، بلکه لبنان را به سمت

نوعی تجزیه سیاسی و اجتماعی سوق داده است، جایی که انسجام ملی بیش‌ازپیش به چالش کشیده می‌شود و هر گروه به دنبال منافع خود، بدون در نظر گرفتن مصلحت کلی کشور، عمل می‌کند (Sa-fieddine, 2024: 4).

در عراق، پس از سقوط صدام حسین نیز، ساختارهای قدیمی حکومتی فروپاشیدند و زمینه برای رشد و تقویت هویت‌های قومی فراهم شد. این تغییرات به گونه‌ای بود که کردها که تحت رژیم بعثی دچار تبعیض و سرکوب شده بودند، پس از بهار عربی با فرصت جدیدی برای کسب خودمختاری مواجه شدند. تقویت هویت قومی کردها به افزایش تمایلات جدایی طلبانه منجر شد. این تمایلات، دولت مرکزی عراق را تضعیف کرد، زیرا دیگر نمی‌توانست به عنوان یک دولت متحد عمل کند. این افزایش هویت‌گرایی قومی به تضعیف نهادهای ملی منجر شد، زیرا دولت عراق مجبور شد به جای تمرکز بر یکپارچگی ملی، به مصالحه با گروه‌های قومی مختلف بپردازد.

در سوریه نیز وضعیت مشابهی رخ داد. جنگ داخلی که پس از بهار عربی شعله‌ور شد، به تقویت هویت‌های قومی مختلف از جمله کردها منجر شد. این گروه‌ها، با استفاده از ضعف دولت مرکزی، مناطق تحت کنترل خود را ایجاد کردند و عملاً به تجزیه کشور کمک کردند. این روند باعث شد که سوریه به جای یکپارچگی، به سمت تجزیه قومی پیش برود و این امر نهادهای ملی را به شدت تضعیف کرد (Dodge, 2014: 11-12). هم‌چنین در مصر، که یکی از کشورهای کلیدی در بهار عربی بود، سقوط حسنی مبارک علاوه بر تحولات سیاسی، به تشدید بحران‌های قومی نیز منجر شد. اقلیت‌هایی مانند کردها و قبطی‌ها با چالش‌های فزاینده‌ای در حفظ حقوق و هویت قومی خود مواجه شدند. پس از انقلاب ۲۰۱۱، تنش‌های قومی افزایش یافت و اقلیت‌ها با تبعیض و فشارهای بیشتری روبه‌رو شدند. این شکاف‌های قومی، که ریشه در تغییرات ساختاری و تحولات سیاسی پس از انقلاب دارد، مانع از دستیابی به وفاق ملی پایدار شده و همچنان چالش‌هایی جدی برای ثبات و انسجام اجتماعی مصر ایجاد کرده است (Haider et al, 2024: 34).

۴-۱-۲ افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی

در جوامعی که در آنها تحولات سیاسی و اجتماعی سریع رخ می‌دهد، بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی نیز می‌تواند به شدت افزایش یابد. در سالهای پس از بهار عربی تقویت هویت‌های قومی باعث افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی مختلف نیز گردید. این بی‌اعتمادی‌ها در کشورهایمانند عراق، سوریه و لیبی به وضوح قابل مشاهده است. در عراق، بی‌اعتمادی میان کردها و عرب‌ها به شدت افزایش یافت. کردها که پس از بهار عربی کنترل بیشتری بر اقلیم خود به دست آوردند، به دولت مرکزی اعتماد نداشتند و به دنبال استقلال بیشتری بودند (Gause, 2014: 7-8).

در لیبی نیز پس از سقوط قذافی، بی‌اعتمادی میان قبایل مختلف به شدت افزایش یافت. هر قبیله به دنبال تأمین منافع خود بود و این وضعیت باعث شد که لیبی به سمت تجزیه عملی پیش برود. این بی‌اعتمادی‌ها به حدی بود که حتی تلاش‌های بین‌المللی برای برقراری صلح و ثبات در کشور نیز با

شکست مواجه شد (Wehrey, 2017: 128-130). در سوریه نیز وضعیت مشابهی وجود داشت. کردها، که از مدت‌ها پیش به دنبال خودمختاری بودند، با آغاز جنگ داخلی، مناطق تحت کنترل خود را در شمال سوریه ایجاد کردند. این وضعیت باعث شد که سوریه عملاً به چندین منطقه تحت کنترل گروه‌های قومی مختلف تقسیم شود. این تجزیه عملی کشور، مانع از هر گونه تلاش برای بازسازی و ایجاد یک دولت مرکزی قدرتمند شد و به تداوم بحران‌های داخلی و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای کمک کرد (Lynch, 2016: 54-56).

علاوه بر این، تقویت هویت‌های قومی پس از بهار عربی به طور مستقیم به تداوم بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای کمک کرد. در بسیاری از کشورها، این بحران‌ها نه تنها به دلیل درگیری‌های داخلی بلکه به دلیل تقویت تمایلات قومی و تلاش برای تأمین منافع گروه‌های قومی مختلف ادامه یافت. تقویت هویت‌های قومی و افزایش بی‌اعتمادی میان گروه‌های قومی مختلف، باعث شد که این سازمان‌های منطقه‌ای نتوانند به طور مؤثر در حل بحران‌های منطقه‌ای دخالت کنند (Lynch, 2016: 54-56).

۴-۲. عواطف مذهبی

پس از بهار عربی، بسیاری از رژیم‌های مستبد خاورمیانه که بر پایه سیاست‌های اقتدارگرایانه اداره می‌شدند، با چالش‌های جدی مواجه شدند. در بسیاری از این کشورها، این سقوط یا تضعیف رژیم‌ها به ظهور و تشدید عواطف مذهبی در میان گروه‌های مختلف منجر شد. در این کشورها، هویت‌های مذهبی به ابزاری برای بسیج گروه‌ها و مشروعیت‌بخشی به منازعات داخلی تبدیل شد. به عنوان مثال جنگ داخلی سوریه در ابتدا به عنوان یک اعتراض مردمی علیه رژیم بشار اسد آغاز شد، اما با دخالت بازیگران منطقه‌ای به یک جنگ نیابتی فرقه‌ای تبدیل شد. این وضعیت در نهایت به تضعیف دولت مرکزی سوریه و تجزیه غیررسمی این کشور به مناطق تحت کنترل گروه‌های مختلف منجر شد (Hashemi & Postel, 2017: 29).

در عراق نیز سقوط رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳ و ورود نیروهای خارجی، باعث احیای تنش‌های فرقه‌ای میان شیعه و سنی شد. این وضعیت به تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی شیعی و سنی و در نهایت ظهور داعش منجر شد، که با تکیه بر ایدئولوژی مذهبی خود توانست بخش‌های وسیعی از عراق و سوریه را تصرف کند (Gause, 2014: 22). سقوط رژیم صدام حسین و ورود نیروهای آمریکایی به عراق زمینه را برای تقویت تنش‌های مذهبی فراهم کرد، اما این تنش‌ها پس از سال ۲۰۱۱ تشدید شدند. اعتراضات اهل سنت عراق در ۲۰۱۲ علیه دولت نوری المالکی موجب شکل‌گیری یک گسل عمیق فرقه‌ای شد. سرکوب این اعتراضات، نارضایتی سنی‌ها را افزایش داد و به رشد گروه‌های افراطی مانند داعش کمک کرد. در مقابل، گروه‌های شبه‌نظامی شیعه مانند حشد الشعبی، برای مقابله با داعش بسیج شدند. این رقابت، به جنگی نیابتی در عراق تبدیل شد که علاوه بر عوامل داخلی، تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای نیز قرار گرفت. به‌طور کلی، عواطف مذهبی در عراق نه تنها به عنوان یک ابزار برای بسیج سیاسی استفاده شده،

بلکه به دلیل بهره‌برداری بازیگران داخلی و خارجی، به عامل اصلی درگیری‌های فرقه‌ای و بی‌ثباتی کشور تبدیل شده است (Ali, 2019: 821).

عواطف مذهبی بر روابط ایران با کشورهای منطقه نیز تأثیرات عمیقی گذاشته است. از دیدگاه مذهبی، ایران خود را حامی و پیشرو در میان جوامع شیعه منطقه معرفی کرده است. این سیاست‌ها باعث شده تا برخی کشورهای عربی، به ویژه عربستان سعودی و امارات، نگرانی‌های امنیتی خود را در برابر ایران تقویت کنند و به سمت اتحاد با اسرائیل حرکت کنند (Rabinovich, 2019). ایران بعنوان یکی از بازیگران تأثیرگذار در خاورمیانه، طی دهه گذشته نفوذ خود را در منطقه، به ویژه در سوریه، لبنان و عراق، گسترش داده است. همزمان با افزایش تنش‌ها، نقش ایران در تحولات منطقه‌ای و درگیری اسرائیل و فلسطین پررنگ‌تر شده است. در این راستا، تقابل میان تهران و تل‌آویو به تدریج شدت گرفت تا اینکه اسرائیل در ۱ آوریل ۲۰۲۴ به کنسولگری ایران در سوریه حمله کرد. این اقدام، که با واکنش قاطع تهران همراه شد، نقطه عطفی در روابط پرتنش دو طرف بود. در پاسخ به این حمله، ایران در ۱۳ آوریل ۲۰۲۴ به اسرائیل واکنش نشان داد و برای نخستین بار احتمال وقوع جنگی گسترده میان دو کشور به شکل جدی مطرح شد. در اوج این تنش‌ها، رئیس‌جمهور ایران، سید ابراهیم رئیسی، در حادثه سقوط هلیکوپتر به شهادت رسید. این رویداد، در شرایطی که ایران و اسرائیل درگیر بحرانی بی‌سابقه بودند، تأثیری عمیق بر تحولات سیاسی و نظامی منطقه گذاشت.

سیاست‌های منطقه‌ای ایران همواره متأثر از ارزش‌ها و باورهای ایدئولوژیک و مذهبی آن بوده است. در نتیجه، عواطف مذهبی ایران، به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی سیاست خارجی این کشور، نقش مهمی در شکل‌دهی به معادلات ژئوپلیتیکی خاورمیانه ایفا کرده است (Anwar & Abbas, 2024: 19). از دیدگاه مذهبی، ایران به عنوان یک دولت شیعی احساس وظیفه می‌کند تا با حمایت از "محور مقاومت" - شامل گروه‌هایی مانند حماس، حزب الله و جهاد اسلامی - در برابر دشمن مشترک، یعنی اسرائیل و متحدانش، بایستد. این عواطف مذهبی به نوعی به یک وظیفه دینی و اخلاقی تبدیل شده است. برای بسیاری از مقامات و جامعه ایرانی، حمایت از فلسطینیان نماد یک وظیفه اسلامی است که ایران را به عنوان مدافع مسلمانان مظلوم و مخالف ستم در خاورمیانه معرفی می‌کند. چنین دیدگاهی باعث شده که حمایت ایران از گروه‌های مقاومت در فلسطین و لبنان، نه تنها به عنوان یک استراتژی سیاسی، بلکه به عنوان یک تعهد مذهبی دیده شود (jpost, 2024).

۴-۲-۱ فرقه گرایی

در خاورمیانه، عواطف مذهبی به ویژه فرقه گرایی (شیعه و سنی) و حس بی‌اعتمادی مذهبی، به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری میان کشورهای عمل کرده‌اند. رقابت بین فرقه‌های شیعه و سنی در کشورهای مختلف منطقه، به شکاف‌های عمیق سیاسی و اجتماعی منجر شده که به طور مستقیم بر تلاش‌های همکاری تأثیر منفی گذاشته است. برای نمونه در جنگ داخلی سوریه که از سال ۲۰۱۱ شروع شد اختلافات مذهبی و فرقه‌ای نقش اصلی را ایفا کرده‌اند و سبب شدند کشورهای منطقه‌ای به جای

همکاری برای حل بحران، به حمایت از گروه‌های مخالف با دیدگاه‌های مذهبی مختلف بپردازند (Lynch, 2016: 58-60).

جنگ داخلی یمن که از ۲۰۱۵ آغاز شد، به یکی از جنگ‌های نیابتی مهم در خاورمیانه تبدیل شد. این جنگ که بر اساس تقسیمات مذهبی شکل گرفته است، به شدت موجب افزایش شکاف‌های فرقه‌ای در منطقه شده و به شدت به بی‌ثباتی در خاورمیانه دامن زده است. این جنگ همچنین موجب شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید در منطقه شده که بیش از پیش تنش‌های مذهبی و منطقه‌ای را تقویت کرده است. این امر به شدت به تضعیف همگرایی منطقه‌ای انجامیده است. این درگیری‌ها به جنگ نیابتی سعودی تبدیل شده و به جای کاهش تنش‌ها، به تشدید آن‌ها و تضعیف همکاری‌ها دامن زده است (Terrill, 2014: 22).

۴-۲-۱۲ احساسات ضد خارجی

احساسات ضد خارجی به‌ویژه احساسات ضد غربی و ضد آمریکایی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه به عنوان یک عامل موثر در سیاست‌های منطقه‌ای ظاهر شده‌اند. بعنوان نمونه سیاست‌های خارجی ایران که به شدت تحت تأثیر عواطف ضد آمریکایی و ضد غربی است، به تقویت ائتلاف‌های شیعه‌محور منجر شده است. از سال ۲۰۱۱، پس از خروج نیروهای آمریکایی از عراق، عواطف ضد آمریکایی به شدت در عراق و دیگر کشورهای منطقه تقویت شد. مداخلات آمریکا در سوریه و افغانستان و نقش آن در سرنگونی حکومت‌های منطقه‌ای مانند رژیم صدام حسین و قذافی، به تقویت احساسات ضد غربی در میان گروه‌های مذهبی و فرقه‌ای انجامید. همچنین این احساسات ضد آمریکایی در کشورهای مختلف منطقه از جمله لبنان و سوریه به‌طور گسترده‌ای منتشر شده و باعث افزایش خصومت‌ها در روابط میان کشورهای غربی و منطقه شده است (Gerges, 2014: 160).

درگیری اسرائیل و فلسطین نیز با خشونت، خونریزی، شکست‌های پیمان‌ها و مذاکرات و همچنین تشدید عواطف همراه بوده است و نتیجه سال‌ها جنگ، این است که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها با بارهای عاطفی سنگینی زندگی می‌کنند (Gold, 2015: 126). اسرائیل برای نابود کردن حماس و دستگیری یا کشتن رهبران آن، حملات نظامی متعددی علیه غزه انجام داد، از جمله در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴. اما در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حماس حمله‌ای واقعی علیه اسرائیل آغاز کرد که برای نخستین بار در تاریخ درگیری اسرائیل و فلسطینی‌ها اتفاق افتاد. در این درگیری‌ها دو طرف با تکیه بر عواطف مذهبی، سعی داشته‌اند جنگ را به عنوان نوعی وظیفه دینی و الهی نشان دهند و حمایت افکار عمومی در جهان عرب و اسلامی را جذب کنند. درگیری‌های ۷ اکتبر ۲۰۲۳، موسوم به «طوفان الاقصی» خونین‌ترین نبرد میان دو طرف محسوب می‌شود که تا کنون ادامه داشته است. این بحران نه تنها عواطف ضد اسرائیلی و همبستگی دینی با فلسطینیان را در جهان عرب و اسلام تقویت کرده، بلکه به واکنش‌های سیاسی در سطح منطقه و جهان نیز دامن زده است (Issa & Yasin, 2024: 208).

۴-۲-۳ بی‌اعتمادی مذهبی

احساس بی‌اعتمادی مذهبی نیز یکی از عواملی است که در طول تاریخ به‌وسیله تعارضات مذهبی و فرقه‌ای شکل گرفته، مانع از ایجاد اعتماد و همکاری‌های پایدار در منطقه شده است. برای مثال اختلافات مذهبی بین کشورهای عضو، به‌ویژه بین عربستان سعودی و قطر در شورای همکاری خلیج فارس، باعث تضعیف این سازمان منطقه‌ای شده است. بحران دیپلماتیک سال ۲۰۱۷، که در آن عربستان سعودی و متحدانش روابط خود را با قطر قطع کردند، نشان داد که بی‌اعتمادی مذهبی می‌تواند به تضعیف منطقه گرایي و ناتوانی سازمان‌های منطقه‌ای در مدیریت تعارضات منجر شود (Roberts, 2017: 92-96). در لبنان نیز حضور گروه‌های مختلف مذهبی و نفوذ قابل توجه حزب‌الله به عنوان یک گروه شیعه، منجر به بی‌اعتمادی بین دولت لبنان و کشورهای عربی سنی شده است (Salamey, 2014: 48-50).

۴-۳ عواطف ناسیونالیستی

عواطف ناسیونالیستی در خاورمیانه از دیرباز به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل در شکل‌دهی هویت‌های ملی و سیاسی نقش‌آفرینی کرده است. پس از بهار عربی ناسیونالیسم از یک سو به عنوان یک ابزار مشروعیت‌بخش برای مبارزه با رژیم‌های مستبد و نیروهای خارجی استفاده شد. از سوی دیگر، ناسیونالیسم عربی که در دهه‌های پیش از بهار عربی به عنوان یک نیروی وحدت‌بخش در منطقه عمل می‌کرد، به شدت تضعیف شد. کشورهای منطقه خاورمیانه که پیش‌تر به دنبال ایجاد وحدت منطقه‌ای بودند، درگیر مسائل داخلی و منازعات بسیاری شدند. به عنوان مثال، در یمن، جنگ داخلی منجر به فروپاشی دولت مرکزی شد و گروه‌های مختلف ناسیونالیستی وارد میدان نبرد شدند، که هر یک به دنبال اهداف خاص خود بودند (Lynch, 2016: 98).

عواطف ناسیونالیستی به عنوان محورهای مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های منطقه‌ای اسرائیل در تعاملات با فلسطینیان، ایران و کشورهای عربی نیز ایفای نقش کرده‌اند. ملی‌گرایی‌های یهودی و عرب نمی‌توانند یکدیگر را در مرزهای یکسان بپذیرند. این دیدگاه در میان بسیاری از اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها رایج بوده است. سرزمینی که دولت اسرائیل را دربر می‌گیرد، همراه با مناطق مجاور، به عنوان زادگاه سه دین اصلی توحیدی در نظر گرفته می‌شود. از این رو، بسیاری به دلیل تقدس پنداشته شدن این منطقه، پیوندهای محکمی با آن برقرار کرده‌اند. نسل‌ها مبارزه بر سر این سرزمین، زخم‌های جسمی و روانی بسیاری برجای گذاشته که به راحتی التیام نمی‌یابند. از این رو عواطف مذهبی و قومی به عنوان محرکی برای تقویت حمایت از فلسطینیان و تشدید اختلافات اسرائیل و کشورهای اسلامی عمل کرده است (Gold, 2015: 122).

۴-۳-۱ افزایش درگیری‌های داخلی

در مصر، ناسیونالیسم همواره یکی از ابزارهای کلیدی برای ساخت هویت ملی و مشروعیت سیاسی بوده است. پس از سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱، ناسیونالیسم مصری بازتعریف شد و به ابزاری برای

تقویت قدرت ارتش تبدیل گردید. در دوره پس از انقلاب، رهبران نظامی به ویژه عبدالفتاح السیسی، از ناسیونالیسم به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب مخالفان سیاسی و مشروعیت‌بخشی به اقدامات سرکوبگرانه استفاده کردند. السیسی، با بهره‌گیری از ناسیونالیسم، توانست حمایت بخش‌های وسیعی از جامعه را جلب کند و مخالفان را به عنوان «دشمنان ملت» معرفی کند. این نوع ناسیونالیسم، به جای ایجاد همکاری، به افزایش درگیری‌های داخلی میان حکومت و مخالفان سیاسی منجر شد (Kandil, 2012: 64).

در ترکیه نیز ناسیونالیسم به ویژه پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه (AKP) به رهبری رجب طیب اردوغان به یکی از ارکان اصلی سیاست داخلی و خارجی تبدیل شده است. پس از کودتای نافرجام ۲۰۱۶، ناسیونالیسم ترکی به شکلی جدید و با تأکید بیشتر بر هویت اسلامی-ترکی تقویت شد. اردوغان با تکیه بر این ناسیونالیسم، توانست قدرت خود را تحکیم کرده و مخالفان را تحت سرکوب قرار دهد. ناسیونالیسم در ترکیه همچنین به عنوان ابزاری برای توجیه سیاست‌های خارجی این کشور، به ویژه در سوریه و لیبی، مورد استفاده قرار گرفت. اردوغان با تأکید بر «امنیت ملی» و «منفعت ترکیه»، اقدامات نظامی را در کشورهای همسایه انجام داد که با حمایت وسیع افکار عمومی مواجه شد. اما این اقدامات باعث افزایش تنش‌های داخلی در داخل کشور نیز شد (Yavuz, 2020: 78).

ایران نیز از دیرباز با تکیه بر ناسیونالیسم شیعی و ضدغربی، سیاست‌های داخلی و خارجی خود را شکل داده است. در دوره ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴، این ناسیونالیسم به ویژه در مواجهه با تحریم‌های اقتصادی و فشارهای بین‌المللی، به ابزاری برای تقویت عواطف ضدخارجی و تحکیم قدرت داخلی تبدیل شده است (Takeyh, 2011: 45). ناسیونالیسم ایرانی، به ویژه با تأکید بر حفظ استقلال و مقابله با نفوذ قدرت‌های خارجی، سیاست خارجی ایران را شکل داده است. این روند پس از خروج آمریکا از توافق هسته‌ای در سال ۲۰۱۸ و اعمال تحریم‌های جدید بیشتر نمایان شد. تأثیر این گرایش‌ها در سیاست خارجی ایران موجب تغییر در معادلات منطقه‌ای شده است. برای مثال، نقش ایران در بحران سوریه و حمایت از دولت بشار اسد نه تنها به تحکیم برخی ائتلاف‌ها انجامیده، بلکه بر روابط ایران با برخی کشورهای منطقه نیز تأثیر گذاشته است. (Azizi, 2024).

هم چنین برای بسیاری از ایرانیان، دشمنی با اسرائیل و حمایت از فلسطین تنها مسئله‌ای دینی نیست، بلکه بخشی از هویت ملی ایرانی به شمار می‌آید. برای مثال با شروع بحران غزه در ۲۰۲۳ و حمله حماس به اسرائیل، ایران با احساس همبستگی مذهبی و ملی گرایانه از این گروه‌ها پشتیبانی کرده است. در سال ۲۰۲۴، تنش‌ها بین ایران و اسرائیل به‌ویژه با بحران غزه ادامه یافته و منطقه را در وضعیت متفاوتی قرار داده است (understandingwar, 2023). در عربستان سعودی نیز پس از روی کار آمدن محمد بن سلمان، ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای تحکیم قدرت داخلی و مقابله با نفوذ ایران در منطقه به کار گرفته شده است. محمد بن سلمان با ارائه چشم‌انداز ۲۰۳۰، که شامل اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای است، سعی در تقویت هویت ملی سعودی داشته است. این سیاست‌ها با تأکید بر ناسیونالیسم سعودی و مقابله با نفوذ خارجی، همراه بوده است (Hegghammer, 2020: 113).

۴-۳-۲ نارضایتی عمومی و تضعیف دولت‌ها

نارضایتی عمومی از دیرباز به دلیل فساد، نابرابری و سرکوب سیاسی وجود داشته و همواره موجب تضعیف دولت‌ها و کاهش مشروعیت آن‌ها شده است. از سال ۲۰۱۱ تاکنون، این نارضایتی‌ها در بسیاری از کشورها با رشد عواطف ناسیونالیستی همراه بوده و به عاملی برای تشدید منازعات داخلی و منطقه‌ای تبدیل شده است. تونس به عنوان یکی از نخستین کشورهایی که در جریان بهار عربی تغییرات سیاسی را تجربه کرد، شاهد افزایش نقش ناسیونالیسم در دوره پس از انقلاب بوده است. پس از سقوط رژیم بن علی، ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای بازتعریف هویت ملی و مقابله با نفوذ خارجی مورد استفاده قرار گرفت. با این حال، این ناسیونالیسم به تدریج به ابزاری برای تقویت نارضایتی‌های عمومی و تضعیف دولت‌های پی در پی تبدیل شد.

در سال‌های پس از انقلاب، دولت‌های تونس با چالش‌های جدی اقتصادی و اجتماعی مواجه شدند. ناسیونالیسم در این دوره به جای تقویت همبستگی ملی به ابزاری برای بیان نارضایتی‌های عمومی و تضعیف دولت تبدیل شد (Chomiak, 2013: 128). در لیبی، ناسیونالیسم پس از سقوط معمر قذافی در سال ۲۰۱۱ به یکی از نیروهای اصلی در تجمیع قدرت‌های محلی و مقابله با نفوذ خارجی تبدیل شد. با این حال، برخلاف انتظار، ناسیونالیسم به جای ایجاد همبستگی ملی، به عامل تشدید درگیری‌های داخلی و رقابت برای کنترل قدرت تبدیل شده است. پس از فروپاشی دولت مرکزی، گروه‌های محلی و شبه‌نظامیان مختلف با ادعای حفظ استقلال ملی، قدرت‌طلبی خود را توجیه کرده و از ناسیونالیسم برای پیشبرد منافع خود بهره بردند. این روند نه تنها از تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر جلوگیری کرد، بلکه باعث تجزیه بیشتر کشور و شکل‌گیری دولت‌های موازی شد. در نتیجه، به جای تثبیت حاکمیت ملی، ناسیونالیسم در لیبی به بستری برای رقابت‌های قبیله‌ای و نفوذ خارجی تبدیل شد (Vandewalle, 2012: 146).

به طور کلی، تجربه کشورهای مختلف از سال ۲۰۱۱ تاکنون نشان می‌دهد که ناسیونالیسم، به‌ویژه در شرایطی که دولت‌ها ضعیف و نارضایتی‌های عمومی گسترده هستند، می‌تواند به جای تقویت وحدت ملی، به عاملی برای تشدید منازعات داخلی و بی‌ثباتی سیاسی تبدیل شود. در تونس، لیبی و بسیاری دیگر از کشورها، ناسیونالیسم به جای آنکه عاملی برای تقویت مشروعیت دولت باشد، به بستری برای نارضایتی عمومی و افزایش تنش‌ها بدل شده است.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شد تا به بررسی تاثیر عواطف در تداوم تنش‌ها و منازعات در خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۴ بر اساس چارچوب نظری واقع‌گرایی عاطفی پرداخته شود. بر اساس یافته‌های پژوهش، عواطف قومی، مذهبی و ناسیونالیستی در خاورمیانه پس از بهار عربی با افزایش درگیری‌های داخلی، تقویت احساسات ضدخارجی و نارضایتی عمومی موجب شده‌اند که کشورهای منطقه به جای تمرکز بر همکاری‌های جمعی، بر حفظ هویت‌های خود و رقابت‌های منطقه‌ای متمرکز شوند و در نتیجه جهت‌گیری‌ها و روابط کشورهای منطقه را بطور قابل توجهی به سمت تداوم تنش‌ها و واگرایی سوق

داده‌اند. پس از وقوع بهار عربی، کشورهای خاورمیانه با چالش‌های متعددی مواجه شدند که موجب تشدید عواطف ملی‌گرایانه، مذهبی و قومی در این منطقه شد.

برای مثال، در کشورهای سوریه، لیبی و یمن، فروپاشی ساختارهای دولتی و قدرت‌های مرکزی، به تقویت هویت‌های قومی و مذهبی منجر شد که از یک سو به شکل‌گیری گروه‌های مسلح و شبه‌نظامی و از سوی دیگر به تشدید درگیری‌های داخلی انجامید. این گروه‌ها، با استفاده از عواطف ناسیونالیستی و مذهبی، نه تنها در برابر دولت‌های مرکزی بلکه در برابر دیگر گروه‌ها و کشورهای خارجی مقاومت کردند. در اینجا، نظریه واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از تضعیف هویت ملی و مذهبی، دولت‌ها و گروه‌های مختلف را به سمت تقویت مرزها و هویت‌های قومی و مذهبی سوق داده و در نتیجه، به جای همکاری به رقابت‌های شدید و درگیری‌های بیشتر دامن زده است.

این عواطف، به‌ویژه در کشورهایی که از مداخلات خارجی رنج برده‌اند، موجب افزایش بی‌اعتمادی به قدرت‌های خارجی و حتی کشورهای همسایه شده است. در نتیجه، دولت‌های این کشورها به جای تلاش برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای، به سیاست‌های انزواگرایانه و تقویت هویت‌های ملی خود روی آورده‌اند. این روند در کشورهایی مانند عراق و ایران نیز به وضوح مشاهده می‌شود؛ جایی که عواطف ضدآمریکایی و ضدغربی به سیاست‌های خارجی آن‌ها شکل داده و مانع از هرگونه همکاری جدی منطقه‌ای با کشورهایی شده است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با قدرت‌های خارجی مرتبط هستند. نکته مهم دیگر در تبیین فرضیه، نقش عواطف جمعی در منازعات خاورمیانه بر اساس هویت‌های مذهبی و قومی است. به عنوان مثال، رقابت‌های منطقه‌ای میان کشورهای سنی‌مذهب و شیعه‌مذهب نه تنها به دلیل اختلافات استراتژیک بلکه به دلیل عواطف مذهبی و هویت‌های دینی تشدید شده است.

این رقابت‌ها به شکل‌گیری بلوک‌های مذهبی منجر شده که هر کدام سعی در جذب حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارند. در اینجا، واقع‌گرایی عاطفی توضیح می‌دهد که چگونه عواطف مذهبی و قومی می‌توانند به عنوان ابزارهای سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و به جای همکاری، به تشدید رقابت‌ها و درگیری‌ها منجر شوند. از سوی دیگر، واقع‌گرایی عاطفی نشان می‌دهد که چگونه ترس از بی‌ثباتی داخلی و تهدیدات خارجی، دولت‌های منطقه را وادار به اتخاذ سیاست‌های محافظه‌کارانه و انزواگرایانه کرده است. این دولت‌ها، به دلیل نگرانی از گسترش نفوذ گروه‌های مخالف داخلی یا قدرت‌های خارجی، به دنبال تقویت مرزهای خود و حفظ هویت‌های ملی و مذهبی هستند. در نهایت، می‌توان گفت که واقع‌گرایی عاطفی به‌خوبی توضیح می‌دهد که چرا در خاورمیانه پس از بهار عربی عواطف منجر به تشدید منازعات شده است. در این شرایط، عواطف و هویت‌های جمعی نه تنها به عنوان عوامل اصلی در شکل‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی عمل کرده‌اند، بلکه به عنوان موانعی جدی بر سر راه همکاری‌های منطقه‌ای نیز ظاهر شده‌اند. این عواطف، به‌ویژه در شرایط بحرانی و بی‌ثباتی، موجب تقویت هویت‌های قومی و مذهبی شده و دولت‌ها را به سمت سیاست‌های محافظه‌کارانه و رقابتی سوق داده است که در نهایت منجر به تشدید درگیری‌های داخلی و بین‌المللی در خاورمیانه شده است.

References

- Ali, M. H. (2019), The identity controversy of religious minorities in Iraq: the crystallization of the Yazidi identity after 2003. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 47(5), 811–831. <https://doi.org/10.1080/13530194.2019.1577129>.
- Anwar, Rahat & Abbas, Tajmmal, (2024), The Israel Hamas Conflict: An Analysis on Threats and Security Implications Posed by Iran in the Middle East, *South Asian Studies* Vol. 39, No. 1, January – June, 2024, pp. 17_28.
- Ariffin, Y., Coicaud, J.-M., & Popovski, V. (Eds.), (2016), *Emotions in International Politics: Beyond Mainstream International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Azizi, Hamidreza, (2024), Iran's Evolving Foreign Policy Structure: Implications on Foreign Relations: <https://mecouncil.org/publication/irans-evolving-foreign-policy-structure-implications-on-foreign-relations>.
- Ianchard, C. M. (2019), "Saudi Arabia: Background and U.S. Relations". Congressional Research Service.
- Bleiker, R., & Hutchison, E. (2008), Fear No More: Emotions and World Politics. *Review of International Studies*, 34(S1), 115-135.
- Chomiak, L. (2013), "The Making of a Revolution in Tunisia". In L. Layachi (Ed.), *Political Change in North Africa: Egypt, Libya, Tunisia and Beyond*. Indiana University Press.
- Clark, J. (2002), Frequent Incompatibilities: Ethnic and Religious Diversity and the Nations of the Middle East. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 22(1), 36-42. <https://muse.jhu.edu/article/191241>
- Coskun, E. R. (2019), The role of emotions during the Arab Spring in Tunisia and Egypt in light of repertoires. *Globalizations*, 16(7), 1198–1214. <https://doi.org/10.1080/14747731.2019.1578017>.
- Crawford, N. C. (2000), The Passion of World Politics: Propositions on Emotion and Emotional Relationships. *International Security*, 24(4), 116-156.
- Cummins, S. and Stille, M. (2021), Religious Emotions and Emotions in Religion: The Case of Sermons. *Journal of Religious History*, 45: 3-24. <https://doi.org/10.1111/1467-9809.12726>.
- Dodge, T. (2014), Can Iraq Be Saved? *Survival*, 56(5), 7–20. <https://doi.org/10.1080/00396338.2014.962795>.
- Dow, D., Cuypers, I.R.P. (2024), The influence of societal nationalist sentiment on trade flows. *J Int Bus Policy* 7, 64–98. <https://doi.org/10.1057/s42214-023-00168-x>.
- Fernandez, Ephrem. (2023). A framework for understanding emotions in violent ethnic conflicts. *Aggression and Violent Behavior*. 72. 101860. 10.1016/j.avb.2023.101860.
- Gause, F. Gregory. (2014), "Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War", Brookings Doha Center Analysis Paper.
- Gerges, F. A. (2014), *The new Middle East : protest and revolution in the Arab World*. Cambridge University Press.
- Gold, D. (2015), The Politics of Emotion: A Case Study of the Israeli-Palestinian Conflict. *Israel Studies Review*, 30(2), 113–129. <http://www.jstor.org/stable/43771943>.
- Haider, A., Rana, M. Z. R., & Anwaar, K. (2024), The democracy mirage in the wake of the Arab Spring: Legal perspectives of external dynamics. *Pakistan Journal of Law, Analysis and Wisdom*, 3(4), 20. <http://pjlaw.com.pk>.
- Hall, T., & Ross, A. (2015), Affective Politics after 9/11. *International Organization*, 69(4),

847-879.

- Halperin, E. (2011), Emotional barriers to peace: Emotions and public opinion of Jewish Israelis about the peace process In the Middle East. *Peace and Conflict: Journal of Peace Psychology*, 17(1), 22–45. <https://doi.org/10.1080/10781919.2010.487862>
- Hashemi, N., & Postel, D. (2017), *Sectarianization: Mapping the New Politics of the Middle East*. Oxford University Press.
- Hegghammer, T. (2020), *The Caravan: Abdallah Azzam and the Rise of Global Jihad*. Cambridge University Press.
- Hoang, Lan Nguyen, (2016), *Sectarian and Ethnic Identity Politics and Conflicts in the Middle East*, Department of International Relations, Sakarya University Institute of Social Science.
- Hutchison, E., & Bleiker, R. (2014), Theorizing Emotions in World Politics. *International Theory*, 6(3), 491-514.
- Issa, Shahenaz & Yasin, Ayman, (2024), Religious Conflict Between Israeli and Hamas: Naming of Weapons and Battles, *International Journal of Religion*, 5(2), 198-212. <https://doi.org/10.61707/hpzc0m56>
- jpost, (2024), What is the Iran-backed Axis of Resistance, and what does it mean for Israel? – explainer: <https://m.jpost.com/israel-hamas-war/article-822049>.
- Kandil, H. (2012), *Soldiers, Spies, and Statesmen: Egypt's Road to Revolt*. Verso Books.
- Kertzer, J. D., & Tingley, D. (2018), Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms. *Annual Review of Political Science*, 21, 319-339.
- Lynch, M. (2016), *The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East*. PublicAffairs, p. 98.
- Mercer, J. (2013), Emotion and Strategy in the Korean War. *International Organization*, 67(2), 221–252. <http://www.jstor.org/stable/43283301>
- Öktem, K. (۲۰۱۱), *Angry Nation: Turkey since 1989*. Zed Books.
- Pearlman, W. (2013), Emotions and the Microfoundations of the Arab Uprisings. *Perspectives on Politics*, 11(2), 387–409. Doi:10.1017/S1537592713001072.
- Rabinovich, Itamar, (2019), How Iran's regional ambitions have developed since 1979: <https://www.brookings.edu/articles/how-irans-regional-ambitions-have-developed-since-1979>.
- Roberts, D. B. (2017), *Qatar: Securing the Global Ambitions of a City-State*. Hurst, pp. 89-100.
- Ross, A. A. G. (2013), Realism, emotion, and dynamic allegiances in global politics. *International Theory*, 5(2), 273–299. Doi:10.1017/S175297191300016X.
- Safieddine, K. (2024), 13 years after the Arab uprisings: The strategic choices of Lebanon's anti-establishment movement. Arab Reform Initiative. <https://www.arab-reform.net/publication/13-years-after-the-arab-uprisings-the-strategic-choices-of-lebanons-anti-establishment-movement>.
- Salamey, I. (2021), *The Government and Politics of Lebanon*. New York, United States of America: Peter Lang Verlag. Retrieved Aug 24, 2024, from 10.3726/b16176.
- Takeyh, R. (2011), *“Guardians of the Revolution: Iran and the World in the Age of the Ayatollahs”*. Oxford University Press.
- Terrill, W. A. (2011), *the Conflicts in Yemen and u.s. National Security*. Strategic Studies Institute, US Army War College: <http://www.jstor.org/stable/resrep11758>.
- Ulrichsen, K. C. (2016), *The Gulf States in International Political Economy*. Palgrave Mac-

millan.

- Understanding war, (2023), Iran Update <https://www.understandingwar.org/background/iran-update-november-6-2023>.
- Vandewalle, D. (2012), A History of Modern Libya (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Wehrey, Frederic, (2017), The Burning Shores: Inside the Battle for the New Libya. New York: Farrar, Straus and Giroux
- Yassin-Kassab, R., & Al-Shami, L. (2018), Burning Country: Syrians in Revolution and War (2nd ed.), Pluto Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctt21215fd>.
- Yavuz, M. H. (2020), Nostalgia for the Empire: The Politics of Neo-Ottomanism, New York, Oxford University Press: <https://doi.org/10.1093/oso/9780197512289.001.0001>.

